



## خوانشی لکانی بر عصیان و مرگان‌اندیشی در اشعار نصرت رحمانی و هنری چارلز بوکوفسکی

مهنوش وحدتی<sup>۱</sup>

فاضل اسدی امجد<sup>۲</sup>

### چکیده

مقاله حاضر، پژوهشی تطبیقی در باب تبیین علل عصیان و مرگان‌اندیشی در آثار دو شاعر معاصر، نصرت رحمانی و هنری چارلز بوکوفسکی، به کمک نظریات ژاک لکان در سه ساحت خیالی، نمادین و امر واقع است. هدف تحقیق، ابتدا آشکارسازی این موارد در اشعار آن دو و سپس یافتن دلایل روانی، اجتماعی آن است. یکی از اشکال عصیان‌گری در آثار این دو شاعر، بیان صریح اعتیاد راویان آن‌ها به مواد مخدر و الکل است. این عصیان و اعتیاد، راویان را به مرز مرگ، یأس و بدنامی کشانده است و در عین حال هیچ یک از این پیامدها سبب ترک این فانتزی از طرف آن‌ها نمی‌شود. در واقع ژوئسانس یا لذتی که با درد و گناه همراه است، آن‌ها را به سمت مرگ سوق می‌دهد. با بررسی عصیان‌گری و مرگان‌اندیشی در شخصیت‌های این دو شاعر، در خواهیم یافت که ریشه این معضلات، عواطف سرکوب‌شده‌ای است که در نتیجه تقابل سوژه‌ها با دیگری بزرگ به وجود می‌آیند. در واقع آن‌ها اسیر چرخه‌ای در ساحت نمادین هستند که برای خاتمه‌دادن به آن چاره‌ای جز عصیان‌گری و مرگان‌اندیشی ندارند. با ورود به امر واقع و درک این فقدان، راویان دچار روان‌ضربه شده‌اند و با آرزوی بازگشت به ساحت خیالی مادر، سعی در تسکین آلام خود دارند.

**واژه‌های کلیدی:** ژاک لکان، چارلز بوکوفسکی، نصرت رحمانی، ژوئسانس، فانتزی، دیگری بزرگ، روان‌ضربه

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران m.vahdati@khu.ac.ir

<sup>۲</sup> استاد ادبیات انگلیسی، گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) asadi@khu.ac.ir

## ۱. مقدمه

نصرت رحمانی و هنری چارلز بوکوفسکی<sup>۱</sup> در زمرة برجسته‌ترین شاعران عصیان‌گر به شمار می‌آیند؛ به طوری که به بوکوفسکی لقب پیرمرد کثیف<sup>۲</sup> (*Baughan & Brewer 2004: 3*) و به رحمانی لقب شاعر بدنام داده‌اند (خبرگزاری موج ۱۳۹۷). میل به مواد مخدر و الکل، مضامینی ثابت در اشعار آن دو است که ماحصل فقدان عظیم در روان راویان آن‌هاست. لکان<sup>۳</sup> این فقدان را ابژه کوچک<sup>۴</sup> می‌نامد که در نهایت سوژه را به سمت میل به نیستی و مرگ می‌کشاند (1999: 99). ابژه کوچک، ژوئسانس<sup>۵</sup> و فانتزی<sup>۶</sup> مفاهیمی هستند که در درک امر واقع لکانی تفکیک‌ناپذیرند. امر واقع نیازی است که احساسات را برمی‌انگیزد و هرگز به صورت ابژه‌ای که برطرف‌کننده احساسات باشد، عمل نمی‌کند. از دید لکان هرگونه ابژه‌ای مثل مواد یا الکل که به صورت موقت قادر به برطرف‌کردن خواسته‌های سوژه هستند، خیالی است؛ زیرا هرگز نیاز سوژه را به صورت کامل ارضا نمی‌کند. لکان معتقد است امر واقع ارتباط نزدیکی با مفهوم روان‌ضربه<sup>۷</sup> دارد. وی بر این باور است که این روان‌ضربه هرگز نمادین نمی‌شود؛ بنابراین هر چه سوژه در بیان آن از طریق زبان بکوشد، کمتر موفقیتی حاصل می‌کند؛ زیرا همواره مازادی هست که با زبان، بیان نمی‌شود. این مازاد در واقع همان امر واقع است؛ از این رو امر واقع ارتباط عمیقی با ژوئسانس و رانه مرگ<sup>۸</sup> دارد که مواجهه با آن را غیرممکن می‌سازد (*Homer 2005: 83-4*).

## ۱-۱. اهداف مقاله

پژوهش حاضر می‌کوشد با خوانش روان‌کاوانه شخصیت‌های اشعار بوکوفسکی و رحمانی، ریشه پرخاشگری و عصیان علیه دیگری بزرگ<sup>۹</sup> را در آثار آن دو بیابد. بررسی اشعار این دو شاعر به مدد نظم‌های سه‌گانه لکان در شکل‌گیری سوژه، تحلیلی روان‌کاوانه و اجتماعی از آثار آن‌هاست.

<sup>1</sup> Henry Charles Bukowski

<sup>2</sup> Dirty old man

<sup>3</sup> Lacan

<sup>4</sup> Objet petit a

<sup>5</sup> Jouissance

<sup>6</sup> Fantasy

<sup>7</sup> Trauma

<sup>8</sup> Death drive

<sup>9</sup> Big Other

## ۲-۱. اهمیت و محدوده پژوهش

تحقیق پیش‌رو از این جهت حائز اهمیت است که کمتر محققى تا به حال به اشعار این دو شاعر پرداخته است. از آنجاکه سبک نوشتاری، شرایط روحی، اجتماعی و سیاسی شخصیت‌های این دو نویسنده، مطابقت زیادی با یکدیگر دارد، بررسی تطبیقی اشعار آن‌ها به مدد نظریات لکان، دریچه‌های جدیدی را درخصوص آثار این دو شاعر پیش روی خوانندگان خواهد گشود. تا به حال هیچ محققى بر آن نشده تا علل عصیان‌گری و اعتیاد در اشعار این دو نویسنده را از منظر روانی و اجتماعی توجیه کند. عصیان‌گری سبب بدنامی، سانسور و طردشدن راویان از جامعه فرهنگی- اجتماعی زمانشان شد؛ درحالی‌که این جستار ثابت می‌کند یکی از علل بروز این عصیان در شخصیت‌های اشعار آن‌ها، خود جامعه است. محدوده این پژوهش، دو شعر کوتاه از هر نویسنده است که به مدد نظریات لکان به تفصیل به آن‌ها پرداخته شده است.

## ۳-۱. پیشینه تحقیق

در مورد «عصیان در اشعار بوکوفسکی و رحمانی» یا به‌طور کلی «خوانشی لکانی بر اشعار بوکوفسکی و رحمانی» تاکنون هیچ پژوهشی به‌صورت مجزا یا تطبیقی صورت نگرفته است و نخستین‌بار در این تحقیق این موضوع مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. تنها درخصوص مرگان‌اندیشی رحمانی، مقاله‌ای است با عنوان «تضاداندیشی در مضمون مرگ با تأکید بر اشعار نصرت رحمانی و سهراب سپهری» (۱۳۹۷) از غلامرضا پیروز و ساره زارع که در آن به دیدگاه مثبت و منفی مرگ از نگاه رحمانی و سپهری پرداخته شده است.

## ۴-۱. چهارچوب نظری و روش تحقیق

عمده ایده‌های لکان بر پایه نظریه‌های سه ساحت خیالی، نمادین و امر واقع بنا شده است. امر خیالی رابطه دوجانبه کودک و مادر است. سوژه در این دوره سعی در ارضای میل مادر دارد؛ اما با ورود به مرحله نمادین که قلمرو زبان، قانون و نام پدر است، سوژه از این تلاش، ناامید و دچار عقده ادیپ<sup>۱</sup> و اختگی<sup>۲</sup> می‌شود. درواقع کوشش وی برای انسجام‌بخشیدن به خود چندپاره و جبران فقدانش بی‌حاصل است؛ زیرا دیگری بزرگ در نظم نمادین، خود دچار فقدان است. با بازگشت ابژه‌های امر واقع، نظم نمادین با خلل روبه‌رو

<sup>1</sup> Oedipus complex

<sup>2</sup> Castration

می‌شود. امر واقع فقدان‌ی است که در ارتباط مستقیم با روان‌ضربه است. سوژه همواره در تلاش است تا با کمک ابژه میل<sup>۱</sup> بر فقدانش سرپوش بگذارد (Homer 2005: 73).

ابژه کوچک در ارتباط مستقیم با میل است. میلی که هرگز ارضا نمی‌شود و سوژه همواره به دنبال آن است. میل ناخودآگاه سوژه در قالب آنچه لکان آن را فانتزی می‌نامد، تجلی پیدا می‌کند. فانتزی ترکیب امیال خودآگاه و ناخودآگاه است که بین خیال و واقعیت در جریانند. در فانتزی سوژه می‌کوشد تا ارضاشدن، میل خویش را مجسم کند؛ بنابراین فانتزی با حقایقی فراروانی در ارتباط است. فانتزی به‌نوعی تلاش سوژه برای ارضای خیالی رانه است و سوژه به‌وسیله آن میل خود را می‌سازد. این میل در ارتباط مستقیم با ابژه کوچک است که سوژه همواره با میل‌ورزیدن، به دنبال آن گمشده است. ابژه کوچک بیانگر فقدان‌ی است که سوژه در دیگری بزرگ می‌یابد؛ چیزی که هرگز به‌دست نمی‌آید؛ چون از ابتدا هم وجود نداشته است؛ بنابراین سوژه با خلأی روبه‌روست که هرگز پر نمی‌شود. سوژه به مدد فانتزی در تلاش است تا از چندپارگی خویش گذر کند و در خیال یگانگی خود با دیگری بزرگ سیر کند. سوژه با کمک فانتزی، واقعیت اجتماعی از خویش خلق می‌کند تا امکان‌ناپذیری امر واقع را تحمل کند (Homer 2005: 87-8). لکان معتقد است که اعتیاد، اسارت سوژه بیمار در یک سناریوی خیالی است که در آن مواد مخدر یا الکل، نقش یک مطلوب مطلق را برای سوژه ایفا می‌کند. درواقع سوژه به منظور رسیدن به مادر خیالی، خود را اسیر تباهی و مرگ می‌کند (موللی ۱۳۸۳: ۲۶۹).

لکان در *اکری*<sup>۲</sup> (۲۰۰۸) اذعان می‌کند که انگیزه مرگ، میل مداوم سوژه برای تخطی از اصل لذت<sup>۳</sup> به سوی ژوئسانس است. ژوئسانس لذت بی‌حصری است که با درد و گناه همراه است؛ بنابراین ژوئسانس مسیری به سوی مرگ است (Lacan 2008: 11). از نخستین لحظاتی که سوژه در مرحله آینه‌ای و تصویر تکامل یافته در برابر وجود چندپاره‌اش قرار می‌گیرد، با کمبودی مواجه می‌شود که تا آخر عمر گریبان‌گیر اوست و ممکن است او را به سمت ژوئسانس یا مرگ سوق دهد (Lacan 2008: 5). در این مرحله سوژه از خود میلی ندارد و لذت و کمبودش را در دیگری می‌جوید. این دیگری می‌تواند والدین، اجتماع یا زبان باشد. لکان انگیزه مرگ را دل‌تنگی برای بازگشت<sup>۴</sup> به همین هماهنگی از دست رفته می‌داند که بر روان انسان

<sup>1</sup> Object of desire

<sup>2</sup> Ecrits

<sup>3</sup> Pleasure principle

<sup>4</sup> Nostalgia

اثری دائمی می‌گذارد (Lacan 2008: 15). خودکشی، گذری به سوی عمل<sup>۱</sup>، خروج از مرحله نمادین؛ یعنی دوره وابسته به زبان و پدر و انحلال پیوندهای اجتماعی است. سوژه با این عمل، پیامی نمادین برای دیگری بزرگ می‌فرستد (Evans 2002:140). سوژه در این مرحله از نظم نمادین فراری است و خواهان بازگشت به نظم خیالی و قلمرو مادر است. کمبود درونی سوژه نیمی از وجودش است که نظم نمادین و قلمرو زبان از او ربوده است. لکان در *عقد‌های خانوادگی در شکل‌گیری فرد*<sup>۲</sup> (۲۰۰۲)، رابطه بین خودکشی و عقد از شیرگرفتن<sup>۳</sup> را اشتهای مرگ توصیف می‌کند که در موارد خودکشی غیرخسونت‌آمیز، مثل اعتیاد به مواد مخدر خود را نشان می‌دهد. لکان بر این باور است که مراسم خاک‌سپاری بیانگر بازگشت به رحم مادر است؛ آنجا که فقدان وجود ندارد (Lacan 2002: 21-22). لکان تأیید می‌کند که زبان و رفتار والدینی که نوزاد را جلوی آینه نگه می‌دارند، از اهمیت بالایی برخوردار است و باعث پایه‌ریزی خشم خیالی در کودک می‌شود و این نفرت، بعدها جای خود را به قوانین و حاکمیت جامعه در نظم نمادین می‌دهد. در عین حال نظم نمادین، خود دچار ازهم‌گسیختگی و فقدان است (لکان ۱۳۹۳: ۱۱۳).

## ۵-۱. پرسش‌های تحقیق

۱. عصیان و مرگاندیشی در اشعار بوکوفسکی و رحمانی چگونه بروز پیدا می‌کنند؟
۲. راویان چگونه با عصیان‌گری و اعتیاد سعی در فرار از سلطه دیگری بزرگ در نظم نمادین دارند و پیامد این سرپیچی چیست؟

## ۲. بحث و بررسی

### ۱-۲. رحمانی و گذر از نظم خیالی به نظم نمادین و امر واقع

عصیان و مرگاندیشی از مضامین اصلی اشعار رحمانی به شمار می‌روند. شخصیت اصلی اشعار او پیوسته در صدد است تا مخالفت و اعتراض خود را از اوضاع روانی و اجتماعی خویش در قالب شعر، بیان و علیه ارزش‌های حاکم بر جامعه قیام کند. یکی از نمونه‌های بارز عصیان و اعتراض را می‌توان در شعر «تریاک» دید. شعر خطاب به سوژه؛ یعنی نصرت آغاز می‌شود و راوی که مادرش است، با سرزنش و نصیحت، او را از مسیر زیان‌باری که در آن گام برداشته است، نهی می‌کند:

<sup>1</sup> passage à l'acte

<sup>2</sup> Family Complexes in the Formation of the Individual

<sup>3</sup> Weaning complex

«نصرت چه می‌کنی سر این پرتگاه ژرف

با پای خویش تن به دل خاک می‌کشی

گم گشته‌ای به پهنه تاریک زندگی

نصرت شنیده‌ام که تو تریاک می‌کشی» (۱۳۹۹: ۴۸)

اینکه شعر از زبان مادر نصرت است از دیدگاه لکان حائز اهمیت است؛ زیرا نقش مادر برای سوژه در مرحله خیالی بسیار پررنگ است و تمام توجه و امیال سوژه در این مرحله به سمت اوست. با گذر از مرحله خیالی و دنیای مادر و ورود به اجتماع، قلمرو زبان و دنیای حاکمیت پدر، نصرت دچار کمبود می‌شود. در واقع، آرزوی یکی شدن با مادر، اولین فقدان است که او با آن روبه‌رو است. تمایلی دست‌نیافتی که تا آخر عمر گریبان‌گیرش است. جدایی نصرت از مادر، زخم عمیقی را در روح و روانش برجای می‌گذارد و یکی از علل ناامیدی و اعتیادش به تریاک همین فقدان است. درحقیقت نصرت عشق ازدست‌رفته مادرش به خود را که نخستین ابژه میلش به حساب می‌آید با مواد که یک ابژه میل دیگر است جایگزین می‌کند. از طرف دیگر نصرت ممکن است برای جلب توجه مادرش، دست به استعمال مواد زده باشد تا نگرانی و حس ترحم او را برانگیزد. در ادامه مادر از او می‌خواهد که به نوشتن ادامه دهد:

«بیش از سه ماه رفته که شعری نگفته‌ای

ای مرغ خوش‌نوا ز چه خاموش گشته‌ای؟

روزی به خویش آبی و بینی که ای دریغ

با این همه هنر، تو فراموش گشته‌ای» (۱۳۹۹: ۴۹)

امیال نصرت درگیر امیال دیگری است. مادر، اجتماع و مردم از او انتظار دارند که شعر بگوید؛ اما برخلاف اصرار مادرش، نصرت می‌داند که واقعیت‌های حاضر از منظر زبان، بیان‌شدنی نیست. در واقع هرچه تلاش می‌کند تا آن‌ها را نمادینه کند، هنوز فقدان و وجود دارد که در قالب زبان نمی‌گنجد؛ بنابراین به‌منظور تسکین دردهایش به اعتیاد روی می‌آورد. لوزا، مفسر لکان، مدعی است وقتی سوژه خود را از مرزهای زبان رها می‌کند، وارد قلمرو رانه مرگ می‌شود. اعتیاد، برده لذت یا ژوئسانس و در نتیجه زبان است. در این میان، سوژه معتاد که درگیر این دو عامل است، ترجیح می‌دهد در زنجیره ژوئسانس باشد تا زبان (Loose 2002: 136)؛ بنابراین نصرت دیگری بزرگ را با ابژه دیگری کوچک (مواد) جایگزین می‌کند؛ اما هنوز هم موفق به ارضای فقدانش نمی‌شود و کارش به تباهی و مرگ می‌کشد؛ به بیان دیگر، نصرت با ورود به ساحت نمادین، جامعه را به‌عنوان دیگری بزرگ پیش روی خود می‌بیند. جامعه‌ای که او را مستلزم به تبعیت از هنجارها و قواعد پدرسالارانه خویش می‌کند و در نتیجه با

<sup>1</sup> Loose

تابوشکنی و عصیان سعی در برهم‌زدن این نظم دارد تا به‌نوعی فقدانش را التیام بخشد. این عصیان تمایل او به مواد و امتناع از نوشتن است؛ زیرا زبان، جامعه یا پدری که او در ساحت نمادین به‌عنوان دیگری بزرگ با آن‌ها روبه‌روست، خود دچار فقدانند و هرگز نمی‌توانند خلاً درونی او را پر کنند. هر اندازه که نصرت در قالب شعر می‌کوشد تا فقدان درونی‌اش را نمادینه کند هنوز چیزی هست که از نمادینه‌شدن سر بازمی‌زند. درحقیقت نصرت به‌نوعی با عدم به‌کارگیری زبان، سعی در حذف حائل زبانی دارد و در عین حال با ورود به امر واقع می‌داند هرچه تلاش کند، نه می‌تواند میل ناخودآگاهش را با زبان بیان کند و نه این حائل را از میان بردارد؛ چون مأمونی غیر از زبان ندارد؛ بنابراین از دید لکان دچار ضربهٔ روانی حاصل از مواجهه با امر واقع<sup>۱</sup> می‌شود (Homer 2005: 89). درحقیقت تمایز اصلی، بین واقعیت و امر واقع است. لکان به کمک فانتزی که به‌نوعی پشتیبان واقعیت است، سعی در دفاع از تداخل امر واقع در زندگی روزمره دارد که آن را گذار از فانتزی<sup>۲</sup> می‌نامد (Ho-mer 2005: 89). در این حالت، نصرت درگیر سوژکتیوسازی<sup>۳</sup> ضربهٔ روانی حاصل از امر واقع می‌شود و به‌نوعی مسئولیت کامل ژوئسانس را به عهده می‌گیرد. درواقع نصرت همزمان که از استعمال تریاک لذت می‌برد، درد بدن‌امی و جدایی از اطرافیانش را با آن می‌آمیزد. نصرت به تکرار این تجربهٔ دردناک آمیخته با لذت ادامه می‌دهد تا از رویارویی با خلاً ضربهٔ روانی حاصل از امر واقع جلوگیری کند.

در اشعار و نوشته‌های رحمانی، مادر اغلب حضور دارد. پدر یا غایب است یا به او بی‌توجهی می‌شود. درواقع سوژه علیه او عصیان می‌کند. نام و قانون پدر همانند نصرت که خود سوژه‌ای خط‌خورده یا منقسم<sup>۴</sup> است، دچار فقدان است (Homer 2005: 73). در ادامه مادر به نصرت یادآوری می‌کند که او درگیر نام و قانون پدر است و باید پای‌بند به اصول و قوانین اجتماعی باشد:

«هر شب که مست، دست به دیوار می‌کشی

از خواب می‌جهد پدرت، آه می‌کشد!

نچواکنان به ناله سراید: که این جوان

گردونهٔ امید به بی‌راه می‌کشد» (۱۳۹۹: ۴۹)

مادر نصرت نگران پدر است و میلش بیشتر به سوی دیگری است. از طرف دیگر نصرت از ارضای میل مادر ناتوان است و همزمان پدر را مانع ارتباطش با مادر می‌بیند. ناامیدی مادر از نصرت در ناخودآگاه او ویرانگری به بار می‌آورد. از همین رو

<sup>1</sup> Trauma of the real

<sup>2</sup> Traversing the fantasy

<sup>3</sup> Subjectifying

<sup>4</sup> The barred subject

با پناه‌گرفتن به ابژه مواد، سعی در جایگزینی ژوئسانس ازدست‌رفته‌اش دارد. در واقع مواد جای چیزی را پر می‌کند که سوژه در مرحله نمادین از آن محروم شده است. راوی با گذر از مرحله ادیپی، با فقدان روبروست که تنها از طریق جانشین‌سازی می‌تواند این فقدان را پر کند. مواد ابژه‌ای است که جانشین ابژه ازدست‌رفته مادر در نظم نمادین می‌شود. نصرت در اینجا از پذیرفتن ارزش‌هایی که جامعه یا پدر برای او وضع کرده‌اند، سر باز می‌زند. این دوگانگی بین امیال درونی وی و قوانین تعریف‌شده دیگری بزرگ، باعث بروز عصیان، مرگ‌اندیشی و بیماری‌های روحی در وی می‌شود.

در ابیات فوق تضادهایی، از جمله روز و شب، تاریک و روشن، خوش‌نوایی و خاموشی، مرگ و زندگی، امید و بی‌راه به چشم می‌خورد. این تضادها در درجه اول نشان‌دهنده چندپارگی سوژه پس از گذر از امر خیالی است و در مرحله بعد، عدم تطابق ایدئال‌های ذهنی سوژه با حقیقتی که در مرحله نمادین با آن روبروست را نشان می‌دهد. از سوی دیگر این مضامین متضاد، نوعی عصیان‌گری و ساختارشکنی در شعر است و تضاد بین عطف‌مادر در دوران خیالی و سخت‌گیری پدر و جامعه در دوران نمادین است که نصرت از پذیرش قوانین آن سر باز می‌زند.

در ادامه مادر از ملیحه سخن به میان می‌آورد. زنی که در اکثر اشعار رحمانی، نماد عشق است؛ ولی دیگر به او پشت کرده است و به جهت عصیان‌گری‌های نصرت طعنه‌زنان او را شاعری بدنام می‌خواند. در واقع میل مادر به سمت همه هست غیر از نصرت. نگرانی او متمایل به دیگری بزرگ است، پدر یا جامعه‌ای که قرار است آن‌ها را مورد قضاوت قرار دهد:

«دیشب ملیحه، دختر همسایه طعنه زد:

آمد دوباره شاعر بدنام شهر ما!

مادر!... بس است... وای...

فراموش کن مرا.

باید که گفت: شاعر ناکام شهر ما» (۱۳۹۹: ۵۰)

عشق ابژه‌ای دیگر است که نصرت آن را نیز از دست داده و اشاره‌اش به ناکامی همان فقدان است که با آن روبروست. حال این فقدان آرزوی یکی‌شدن با مادرش، عشق یا آزادی‌های سیاسی و اجتماعی است که شخصیت اشعار رحمانی بارها و بارها در اشعارش بدان اشاره کرده است. در واقع نصرت با تصحیح برچسبی که اجتماع به او زده است، علت بدنامی را ناکامی می‌داند و شخص جامعه را در جایگاه اتهام قرار می‌دهد. نصرت از مادرش می‌خواهد او را به دست فراموشی بسپارد؛ زیرا دیگر امیدش را به یکی‌شدن با مادر به‌عنوان دیگری و ورود به مرحله خیالی



از دست داده است. نصرت تصریح می‌کند که بدنامی اعتیاد که اکنون گریبانش را گرفته، به جهت ناکامی و فقدان است که او در این مرحله با آن روبه‌رو است. در بیت بعد سوژه مجدد اذعان می‌کند که با عدم درک دیگری به‌عنوان مادر روبه‌رو است و امیدش را به یگانگی با او از دست داده است:

«مادر! به تنگ آمده‌ام از دست ناکسان

دست از سرم بدار، نمی‌دانی چه می‌کشم» (۱۳۹۹: ۵۰)

ناکسان در اینجا اجتماع، قوانین و سنت‌هایی هستند که در نظم نمادین بر او تحمیل شده‌اند. عدم آزادی، سانسور و نارضایتی نصرت از شرایط اجتماعی و سیاسی، به‌خصوص سرخوردگی‌هایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با آن روبه‌رو شد، سوژه شعر را به ورطه یأس و تباهی کشانده است؛ بنابراین نصرت با دو فقدان روبه‌روست؛ فقدان اول یأس از بازگشت به مرحله خیالی و پیوستن مجدد به مادر و فقدان دوم کمبودی که در مرحله نمادین و عرصه اجتماعی با آن روبه‌رو است که در عبارت «به تنگ آمده‌ام از ناکسان» کاملاً مشهود است؛ بنابراین وی با وقوف کامل به این کمبودها، دچار استیصالی شده که او را به سمت اعتیاد و عصیان‌گری کشانده است. نصرت با لمس این فقدان در وجود خویش سعی دارد موقتاً ابژه دیگری کوچک (مواد) را با دیگری بزرگ (جامعه و قوانینش) جایگزین کند. همان‌طور که در سطور بالا ملموس است، نصرت توان ارتباط با جامعه و افراد آن را ندارد؛ بنابراین همواره در آرزوی بازگشت به مرحله خیالی است و مواد تنها مخمری است که می‌تواند این حس را هرچند به‌صورت فانتزی برای او مجسم کند. نصرت به‌منظور رهایی از سلطه دیگری به مواد و الکل پناه می‌برد؛ اما آنچه تجربه می‌کند لذتی گذراست که نتیجه‌اش جز احساس گناه و درد بیشتر نیست. در بیت بعد نصرت دوباره از فقدان سخنی به میان می‌آورد که زبان در نمادینه‌کردن آن عاجز است:

«دردی ست بر دلم که نگنجد به عالمی

این درد، کی به گفته درآید که می‌کشم» (۱۳۹۹: ۵۰)

بیت فوق از سه منظر قابل بررسی است؛ در تفسیر اول، همان‌طور که اشاره شد نصرت بیان می‌کند که زبان از نمادینه‌کردن فقدان او عاجز است. در اینجا دردی که می‌کشد به معنای فقدان است که تحمل می‌کند. در تفسیر دوم، کشیدن را می‌توان به معنای استعمال مواد مخدر در نظر گرفت و به این نکته اشاره کرد که از دید لکان، ژوئسانس که لذت آمیخته با درد است، هرگز با زبان بیان‌شدنی نیست (-*Ho mer 2005: 90*). در واقع نصرت اعتراف می‌کند از آنجاکه رنجش در زبان و قالب شعر نمی‌گنجد، چاره‌ای جز اعتیاد ندارد. در تفسیر سوم، دردی که نصرت تحمل می‌کند،

همان روان‌ضربه است که با ورود او به امر واقع برایش حادث می‌شود. درد و رنجی که نصرت در روان خود متحمل می‌شود در نهایت نه با زبان قابل بیان است نه با مواد تسکین پیدا می‌کند؛ بنابراین او در زنجیره دال‌هایی متواتر اسیر است و آخرین دست‌آویزش پایان دادن به این زنجیره؛ یعنی مرگ است. حال این مرگ یا از طریق استعمال بیش از حد مواد و الکل حاصل می‌شود؛ همان‌طور که مادرش در مصرع پایانی هشدار می‌دهد: «نصرت شرنگ مرگ نریزد به جام تو» (۱۳۹۹: ۵۰)؛ یا اقدام به خودکشی؛ همان‌طور که در «شعر ناتمام» می‌گوید:

«سیگار می‌کشم  
و فکر می‌کنم که چه آسان  
از پشت پنجره، از اینجا  
با خیز می‌توان  
روی پیاده‌روی سمتی پرید و مرد  
بعد آه و بعد... خواب  
له، تخت، چون کتاب (۱۳۹۹: ۵۱)

شعری کوتاه و مختصر که با اشاره راوی به اعتیادش شروع می‌شود. در اینجا به جای الکل و مواد، از سیگار سخن به میان آمده است و شعر با ایده خودکشی و مرگ پایان می‌یابد؛ مرگی که در پس یک آه می‌آید و باعث خواب و آرامش راوی می‌شود. راوی رحمانی روشن‌فکری پرورشده و عاصی است که از زمین و زمان می‌نالد؛ سانسور می‌شود و برای فرار از اجتماع، مأمونی جز نوشتن و افیون ندارد. راوی از نظم مستقر در مرحله نمادین که جایگاه جامعه و قانون است می‌گریزد و علیه آن به‌پا می‌خیزد. زونیک<sup>۱</sup> تأیید می‌کند که خودکشی امری است که به واسطه آن، بدن، سوژه را از اقتدارگرایی اجتماعی و سیاسی آزاد می‌کند و شورشی علیه قوانین و ارزش‌های اخلاقی جامعه است؛ از این‌رو سوژه با خودکشی، خود را از بدنی که آرزوهای زندگی را در اختیار دارد، رها می‌کند (Zevnik 2017: 94)؛ بنابراین خودکشی و مرگاندیشی هم به مانند اعتیاد، نوعی عصیان است. در واقع راوی به دنبال یک ژوئسانس فالیک<sup>۲</sup> نیست؛ بلکه به دنبال ژوئسانسی کشنده است؛ زیرا در واقعیت توان خودکشی را ندارد و برای فرار از دردهای جامعه مجبور به خودکشی تدریجی با مواد و الکل است. دال<sup>۳</sup> اصلی راوی در اینجا مرگ است؛ بنابراین این

<sup>1</sup> Zevnik

<sup>2</sup> Phallic

<sup>3</sup> Signifier

ژوئسانس به هیچ عنوان نمادین نیست؛ زیرا راوی ارتباط اجتماعی‌اش را قطع و با مواد پیوندی عمیق برقرار می‌کند. این پیوند، ارتباطی با خویشتن مطلق او است و در این میان، دیگری بزرگ هستی‌اش را در نظر او از دست می‌دهد (Svolos 2017: 481). درواقع، سوژه وابسته و اسیر ابژه ژوئسانس است.

لکان معتقد است که اعتیاد علت اجتماعی نیز دارد؛ زیرا استعمال مواد با ایدئال‌های جامعه مصرف‌کننده همراه خواهد بود؛ جامعه‌ای که آرمانش عرضه سریع و دردسترس لذت آسان است؛ جامعه‌ای که در آن ابزارها با ابژه‌های تولیدکننده میل جایگزین می‌شوند. درواقع از دید لکان این گفتمان سرمایه‌داری است که سوژه را به فردگرایی و رهایی از وابستگی به جامعه هدایت می‌کند (Baldwin, Malone & Svolos 2011: 8).

## ۲-۲. بوکوفسکی و گذر از نظم خیالی به نظم نمادین و امر واقع

اشعار بوکوفسکی هم به مانند نوشته‌های رحمانی بیانگر اعتراض، عصیان، تابوشکنی و مرگ‌طلبی است. این عصیان در یکی از اشعارش به نام «تحصیل»<sup>۱</sup> به خوبی نمایان است و از آنجا که مشترکات زیادی با شعر تریاک رحمانی دارد، در ادامه به شرح مفصل آن می‌پردازیم.

شعر با سرپیچی راوی از خواندن کلمات در مدرسه شروع می‌شود و اینکه چه تمایزی بین شکل ساختاری دو واژه خواندن<sup>۲</sup> و نماد<sup>۳</sup> است (Bukowski 2007: 37). راوی شعر، درست مثل نصرت با زبان به مشکل برخورد کرده است و از آنجا که می‌داند همیشه چیزی وجود دارد که قابل بیان در زبان نیست، مثل نصرت که نمی‌نویسد، از خواندن سر بازمی‌زند. درواقع راوی در نظم نمادین سعی در بهبود کمبودهای درونی‌اش با استفاده از زبا داشته است؛ اما با ورود به امر واقع، با حقیقتی روبه‌رو می‌شود که در روان او تاثیر می‌گذارد. لکان معتقد است که زبان شکلی از ژوئسانس است؛ نوعی لذت که متفاوت از لذت تجربی و زودگذر است؛ اما مشکل اینجاست که زبان به‌عنوان دال، از لحاظ ساختاری کامل نیست و تنها می‌تواند بعضی از اشکال را به صورت نمادین شکل بدهد (Loose 2002: 275)؛ بنابراین آن صورهای واقعی که نمادین نشده‌اند، موجب رنج در راوی می‌شوند که به شکل عصیانگری بروز پیدا می‌کند. آموزگار از مادرش می‌خواهد به مدرسه مراجعه کند و مادرش با التماس و گریه از معلم تقاضا می‌کند تا فرصتی دوباره به او بدهد. مادر در راه

<sup>1</sup> Education

<sup>2</sup> Sing

<sup>3</sup> Sign

بازگشت او را این‌گونه نصیحت و سرزنش می‌کند:

«مادرم گفت: اوه هنری

پدرت از تو ناامید خواهد شد

نمی‌دانم چه باید بکنیم» (2007: 40)

تمایل مادر هنری درست مثل مادر نصرت به سمت پدرش است. پدرانی که هر دو به سبب عصیان پسرانشان، از آن‌ها ناامیدند. در واقع پس از ورود به مرحله نمادین و مداخله پدر، راوی می‌داند که میل مادر به سمت پدر در جریان است. هنری به نوعی با دخالت پدر از دنیای خیالی به نمادین پرتاب و دچار عقده ادیپ می‌شود. در این حالت هنری دچار اختگی نمادین شده است؛ یعنی آگاه است که فاقد آن چیزی است که مادر بدان میل دارد. در اینجا قانون پدر است که حکمرانی می‌کند؛ حال این قانون می‌تواند پایبندی به ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی نیز باشد که در هر حال هنری تمام آن‌ها را نقض و مثل نصرت علیه آن‌ها قیام می‌کند. در نوشته‌های بوکوفسکی نیز پدر همواره دچار فقدان است یا راوی پیوسته با او در ستیز است و خلاف خواسته وی عمل می‌کند: «این پدرم بود که تصمیم گرفت من آدم بی‌عاری باشم، تصمیم گرفتم که اگر چنین مردی می‌خواهد ثروتمند باشد، پس بهتر است من فقیر باشم» (Bukowski 2009: 13). راوی در ادامه می‌گوید:

«در ذهنم گفتم: پدر!

پدر! پدر! پدر!

و هرکلمه‌ای مثل این!

اگر این‌گونه است

ترجیحم این است که هیچ نیاموزم» (2007: 40)

پدر در اینجا لزوماً به معنای پدر واقعی نیست؛ بلکه از منظر نام پدر و قوانین اجتماعی هم قابل بررسی است که در عین حال، هنری علیه تمام آن‌ها شورش می‌کند. «هر کلمه‌ای مثل پدر» در سطرهای فوق، قوانین و سنت‌های جامعه می‌تواند باشد. راوی اذعان دارد که قوانین حاکم در نظم نمادین برای او بی‌اهمیت هستند. وی مجدد تأکید می‌ورزد که اگر قانون‌گذار خواستار تبعیت او از این ارزش‌هاست، او بر ضد آن‌ها شورش می‌کند. راوی در ادامه به مادرش که در کنارش قدم برمی‌دارد نگاه می‌کند و با خود می‌گوید: «او هیچ چیز نیست» (Bukowski 2007: 41).

در اینجا هنری از یگانگی با مادرش ناامید است و با عبور از مرحله نمادین و پرتاب شدن ناگهانی به امر واقع، درست مثل نصرت که غم و دردی در دل داشت، دچار روان‌ضربه می‌شود که راوی آن را در قالب دل‌درد نشان می‌دهد:

دل‌درد داشتم و

درختانی که در زیر آن‌ها قدم برمی‌داشتیم

شبیبه همه چیز بودند

غیر از درخت (2007: 41)

دنیای نمادینی که هنری با آن روبه‌روست برای او بیگانه و مملو از مضامین سرد و یأس‌آور است. هیچ چیز سر جای خودش نیست و درختان شبیه هرچیزی هستند غیر از آنچه که باید باشند. مرحله‌نمادین برای او با افسردگی و دلمردگی همراه است که نتیجه‌فقدان درونی اوست. او بعد از عبور از مرحله‌خیالی پیشادویی، درصدد است با قانون و نام پدر یگانگی پیدا کند؛ اما عدم یکپارچگی پدر و اختلال ارتباط بین آن دو باعث اختلال در هویت و روان سوژه می‌شود. راوی از درونی‌سازی نام و قانون پدر عاجز است. نام پدر با فقدان روبه‌روست که سوژه را وامی‌دارد تا آن را انکار کند و به ابژه‌مادرانه پناه ببرد. با ناکامی و ناامیدی از دستیابی به این ابژه، هنری دچار روان‌ضربه می‌شود و در ادامه اشعارش مجبور به جایگزینی آن با ابژه جدیدی به نام الکل می‌شود.

الکل جزء جدانشدنی اشعار بوکوفسکی است؛ سم کشنده‌ای که راوی او هرگز به آن پشت نمی‌کند. بوکوفسکی به جهت عصیان‌گری صریح اشعارش همواره از جانب ناشران مورد تهدید، تهمت و سانسور قرار می‌گرفت. اکثر اشعار و نوشته‌های او سرگذشت انسان‌هایی است که اسیر جبر سیستم‌های اقتصادی، سیاسی یا روانی هستند (Saric 2013: 263). راوی اشعار بوکوفسکی صریحاً خوانندگان را به اعتیاد دعوت می‌کند. او معتقد است که دوی تمام دردهای روانی و اجتماعی الکل است: «الکل را فراموش نکن / الکل خون جاری است» (2002: 131). در خمیده به سمت نیروانا (۲۰۰۵) می‌گوید:

«به بدترین میخانه‌ها رفتم

به امید اینکه کشته شوم؛

اما تنها کاری که توانستم بکنم این بود که

دوباره مست شوم

هیچ کس کمک نمی‌کند

تا بمیرم

مرگ همیشه نمی‌آید

وقتی صدایش می‌زنی» (2005: 181)

در شعر فوق، الکل فانتزی را برای راوی رقم می‌زند که به یاری آن می‌کوشد از فقدانش بگریزد و این راه گریز پیامدی جز مرگ ندارد؛ اما رسیدن به مرگ هم با

دردسر روبه‌روست. نظم نمادین به راوی گوشزد می‌کند که همواره باید با تبعیت از ارزش‌های آن، لذت کمتری را تجربه کند؛ اما راوی مثل نصرت، پیوسته در تلاش است با سرپیچی از این قوانین، به آن سوی اصل لذت<sup>۱</sup> برود. در نهایت نتیجه این عصیان‌گری درد است؛ چون سوژه قادر به تحمل لذت بیش از حد نیست. این لذت آمیخته با درد و رنج ژوئسانس است. راوی مستأصل از بهبود شرایط روانی، اقتصادی و اجتماعی، مرحمی جز فراموشی شرایط با الکل ندارد. دارویی که او را در وهله اول بهتر و بیشتر به نوشتن و بازگویی امیال ناخودآگاهش وامی‌دارد و در مرحله بعد و پس از ناامیدی از زبان و نمادینه‌کردن میلش، الکل در حکم ابژه‌ای برای او است که وی را به راحتی به سمت مرگ سوق می‌دهد (Loose 2002: 275). راوی با ناامیدی از زبان، جامعه و مادر، به ابژه‌ای پناه می‌آورد تا او را از دیگری بزرگ بی‌نیاز کند. مصطفی مهرآیین معتقد است که سوژه به واسطه اعتیاد سعی در رهایی خویش از پدر دارد. در واقع روان سوژه تمایل شدیدی به سرپیچی از نظم ساحت نمادین دارد و اعتیاد مسیری به سمت مادر و دنیای پیشین است که هنوز وابستگی به زبان ندارد؛ زیرا دنیای اعتیاد درست مانند رحم مادر دنیای سکوت محض است (۱۳۹۹: ۹). استعمال الکل تلاشی برای ثبات بخشیدن به فقدان راوی است؛ در حالی که ریشه کمبود در الکل نیست؛ بلکه در وجود راوی است. این دال با جدا کردن سوژه از ژوئسانس اولیه که ارتباط او با دنیاست فقدان نهادین را در سوژه ایجاد می‌کند که لکان آن را اختگی نمادین می‌نامد. اختگی نمادین موجب نارضایتی دائمی سوژه است؛ چراکه همواره میلش فراتر از یک لذت یا ژوئسانس معمولی است. لکان قلمرو فراتر از لذت معمولی را قلمرو مرگ می‌داند. در واقع اعتیاد انتخاب آگاهانه راوی برای مواجهه با ژوئسانس است (Loose 2002: 275). هربرت فینگارت<sup>۲</sup> بر این باور است که رفتار راوی بوکوفسکی نوعی شورش علیه هنجارهای موجود در جامعه است؛ زیرا مصرف الکل یک رفتار ضداجتماعی است که سوژه را از دیگران بیگانه می‌کند (108:1989). در شعر فوق، راوی بوکوفسکی درست مانند راوی رحمانی قادر نیست ژوئسانس از دست رفته‌اش را با مواد تأمین کند؛ بنابراین به خودکشی می‌اندیشد. در واقع خودکشی گذر از نظم نمادین به نظم واقعی است و تنها دالی است که از نظر لکان به دال دیگری ختم نمی‌شود و به زنجیره دلالت پایان می‌دهد.

مرگ‌طلبی راوی بوکوفسکی، ناشی از مشکلات روحی کودکی و نوجوانی، دغدغه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از اختلاف طبقاتی به وجود آمده در

<sup>1</sup> Pleasure Principle

<sup>2</sup> Herbert Fingarette

جامعه پس از جنگ، یا تبعیض، سانسور و عدم آزادی اجتماعی- فرهنگی آن دوران است. راوی در کتاب در باب نوشیدن<sup>۱</sup> (۲۰۱۹)، ادعا می‌کند نوشیدن الکل نوعی خودکشی است که در آن فرد از مرگ به زندگی بازگردانده می‌شود و دوباره روز بعد خود را به سمت مرگ هل می‌دهد (Bukowski 2019: 41). وی با وقوف به این امر، همچنان دست از اعتیادش به الکل برنمی‌دارد. این عصیان‌گری و تابوشکنی به دو صورت خود را بروز می‌دهد؛ گاه در برابر وجود خود که منجر به خودآزاری می‌شود و گاه در برابر دیگری که منجر به دیگرآزاری خواهد شد. مرگ‌طلبی در شعر بوکوفسکی با میل به فرار از دردهای روانی یا اجتماعی غیرقابل تحمل همراه است. فردی که خودکشی می‌کند امکان ارتباط با سایر اعضای جامعه را ندارد، یا با این عمل عصیان‌ش را علیه وضعیت اجتماعی یا سیاسی جامعه نشان می‌دهد. لکان معتقد است علت اصلی خودکشی، فرار از کمبود بزرگ درونی فرد است. درواقع، شکل‌گیری نفس<sup>۲</sup> به عنوان دیگری (نفس ایدئال)<sup>۳</sup> و فرافکنی تصویر دیگری (من ایدئال)<sup>۴</sup> با خودکشی مرتبط است (Canbolat 2018: 18).

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، لوز، مفسر لکان، اعتیاد را به ژوئسانس و انگیزه مرگ مرتبط می‌کند. وی هشدار می‌دهد که اعتیاد به الکل و مواد مخدر، یکی از مهم‌ترین علل مرگ زودرس خواهد بود؛ بنابراین، از نظر لکان پیوند محکمی بین میل، مرگ و ژوئسانس وجود دارد (Loose 2002: 137-8). انگیزه مرگ لکانی نقش مهمی در زندگی راوی دارد. درواقع راوی درگیر توهم انتخاب آزادانه و تسلط بر زندگی و مرگ است. عقیده واهی راوی این است که می‌تواند ابژه‌های میل دنیوی را با علت عینی میل جایگزین کند؛ از این‌رو نمی‌تواند بپذیرد که علت تمایل شیء، برای همیشه از بین رفته است (Loose 2002: 154). الکل برای راوی بوکوفسکی دارویی است تا با کمک آن از آسیب‌های روحی فرار کنند؛ اعتماد به نفس گمشده‌ای را که همیشه می‌خواست به دست آورد؛ شجاع، با استعداد و مهم‌تر از همه، خودش باشد. بیگانگی اجتماعی او را به استفاده و سوءاستفاده از مواد سوق داده است. با این حال هرگز با الکل آرامش پیدا نکرده است؛ بلکه بیشتر از هم می‌پاشد. لوز معتقد است سوژه معتاد با فرایندی به نام مدیریت<sup>۵</sup> درگیر است. این بدان معناست که سوژه با رهایی از قید و بند دیگری بزرگ و میل او، ژوئسانسی مستقل از دیگری بزرگ برای خود وضع می‌کند (Loose 2002: 277)؛ در نتیجه، مواد مخدر و الکل، راه‌حل‌های

<sup>1</sup> On Drinking

<sup>2</sup> Ego

<sup>3</sup> Ideal Ego

<sup>4</sup> Ideal "I"

<sup>5</sup> Administration

خیالی با اثرات واقعی هستند که از اضطراب به افسردگی در سوژه متغیرند. درواقع، از نظر لکان، سوژه از طریق اضطراب از ژوئسانس به میل حرکت می‌کند؛ از این‌رو، معتادان به مواد مخدر، به عنوان سوء‌مصرف‌کنندگان مواد، جویندگان دانش هستند که به دنبال پاسخی مثبت برای کمبود موجود در دیگری‌اند (*Baldwin, Malone & Slovos 2011: 663*). آنچه باعث می‌شود راوی در آغوش ژوئسانسی مفرط پنهان شود، از جامعه بگریزد و با زیر پا گذاشتن قوانین آن، هر کاری برخلاف آن انجام دهد، خود جامعه است؛ جامعه‌ای که او را ممنوع کرد، به تمسخر گرفت، طرد کرد و با تحقیر از وی انتقاد کرد؛ بنابراین او علیه همان دیگری که همیشه آرزوی یکی شدن با آن را داشت، شورید.

لکان اذعان دارد که گفتمان سرمایه‌داری بر دنیای مدرن مسلط شده است. تحولات علم و اقتصاد بازار و ظهور لیبرال دموکراسی نیز به این جنبش کمک کرده است. قانونی که مردم را با ممنوع‌کردن، توزیع و تنظیم ژوئسانس متحد می‌کند، با ایدئال آزادی فردی جایگزین شده است که مشخصه آن تلاش برای کسب بیشتر ژوئسانس و درواقع، فروش بیشتر آن محصول است؛ به عبارت دیگر، گفتمان سرمایه‌داری بر گفتمان ارباب مسلط شده است. آنچه باید به آن توجه داشته باشیم این است که در این دو گفتمان خواسته‌های متفاوتی مطرح است: گفتمان ارباب تلاشی است که نشان‌دهنده میل به اتحاد و پیوند اجتماعی است؛ درحالی‌که گفتمان سرمایه‌داری نشان‌دهنده میل به فردگرایی و در نتیجه قطع پیوند اجتماعی است و این امر برای درک عملکرد اعتیاد در فرهنگ مدرن ما بسیار مهم است (*Baldwin, Malone & Svolos 2011: 8*).

### ۳. نتیجه

شخصیت‌های اشعار بوکوفسکی و رحمانی با پذیرش عدم یگانگی مطلق با دیگری، پیوسته در تلاشند تا ابژه غایب خود را بیابند و بهشت از دست‌رفته خویش و ارتباط با مادر را بازجویند؛ بنابراین به‌عنوان سوژه‌هایی منقسم، همواره در جستجوی مطلوب گمشده خویشند که هرگز آن را نخواهند یافت. در این میان فانتزی باعث می‌شود تا آن‌ها تصور کنند می‌توانند فقدانشان را با یک مطلوب تمنا پر کنند. فانتزی، سوژه‌ها را به یک تکرار بیمارگونه ژوئسانس می‌کشاند. درواقع سوژه‌ها با کمک فانتزی در تلاشند از عدم تکامل و همچنین از وابستگی به دیگری بزرگ رهایی یابند و به آرمان و آرزوی یکی‌شدن با مادر بازگردند. مواد و الکل برای راویان به‌منزله مطلوب مطلق است که توسط آن از دیگری بزرگ، جامعه و قوانینش و همچنین پدر و زبان می‌گریزند. از سوی دیگر، میل به آزادی، عشق و عدالت در بعد اجتماعی،



تمایلاتی است که با برآورده‌نشدن آن‌ها، اضطراب عمیقی در وجود راویان شکل می‌گیرد. این نگرانی، راویان را به جستجوی چیزی وامی‌دارد که توهم تکامل را در آن‌ها تقویت کند. الکل و مواد به‌عنوان راه‌حل‌های خیالی برای ارضای کمبود درونی راویان به کار می‌روند. ناتوانی راویان برای نمادینه کردن درد و رنجشان مرحمی جز اعتیاد ندارد. با انتخاب این ژوئسانس، راویان درصددند تا بر فقدان دیگری بزرگ سرپوش بگذارند. لکان بر این باور است که تمایل یک فرد معتاد به مواد، با هیچ امری غیر از ژوئسانس که نوعی ارضای میل است، قابل توجیه نیست. درواقع علل تمایل راویان به مواد، سودمندی واقعی آن محصول نیست؛ بلکه وعده شادی مرتبط با آن است. با استعمال این مواد، راویان از خلأ وجودیشان رها می‌شوند و لذت سریع و آسان را برای خود فراهم می‌کنند. درواقع راوی در حالت مستی و تحت تأثیر مواد، مسیر دسترسی به میل خود را از دست می‌دهد. ژوئسانس حاصل از استعمال مواد در قالب لذتی جایگزین برای راویان، اقدامی تسکین‌دهنده در برابر نارضایتی آن‌ها از جامعه و همچنین تلاشی برای فرار از نظم نمادین و بازگشت به امر خیالی و آغوش مادر، هرچند برای زمانی کوتاه است؛ بنابراین اعتیاد آن‌ها عکس‌عملی خودشیفته در برابر جامعه‌ای است که همواره در جهت کسب لذت، حکمرانی می‌کند و در این میان، راویان خودکفایی را به وابستگی دیگری بزرگ در بعد سیاسی و اجتماعی ترجیح می‌دهند. راویان با استعمال مواد، اندوهی را که از نزدیکی با میل دیگری بزرگ در آن‌ها به وجود آمده است التیام می‌بخشند، به تکامل فرضی دست پیدا می‌کنند و با فرار از اختگی، در قلمرو ژوئسانس مأمّن می‌گیرند. در مرحله بعد، رهایی از نظم نمادین و ورود به امر واقع با مرگ‌طلبی راویان همراه است. خودکشی، الکل و مواد، میل شدید یا ژوئسانس راویان توأم با درد و گناه، میانبری به مرگ است. شخصیت‌های بوکوفسکی و رحمانی با اقدام به خودکشی، در تلاشند تا با فرار از چرخه نامتناهی نظم نمادین و سلطه پدر و جامعه، خود را به مرحله خیالی و تصویر مادر نزدیک‌تر کنند تا بار فشارهای تحمیل‌شده از سوی جامعه را از شانه خود بردارند.

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری دانشگاه خوارزمی با عنوان «مقایسه تطبیقی رئالیسم کثیف و تابوشکنی در اشعار چارلز بوکوفسکی و نصرت رحمانی بر مبنای نظریات روانشناسی لاکان» است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ترجمه اشعار انگلیسی از نویسندگان است.

## منابع

- پیروز، غلامرضا؛ زارع، سارا (پاییز ۱۳۹۷). «تضاداندیشی در مضمون مرگ در شعر رمانتیک فارسی (با تأکید بر اشعار نصرت رحمانی و سهراب سپهری)». *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*. دوره نوزدهم، شماره ۳۸. صص ۱۹۷-۲۲۸.
- رحمانی، نصرت (۱۳۹۹). *مجموعه اشعار نصرت رحمانی*. جلد دوم. چاپ ششم. تهران: نگاه.
- لکان، ژاک (۱۳۹۳). *تلویزیون*. ترجمه انجمن روان‌پژوهان فارسی‌زبان فرانسه. تهران: رخداد نو.
- موللی، کرامت (۱۳۸۳). *مبانی روان‌کاوی فروید-لکان*. چاپ پنجم از ویراست دوم. تهران: نی‌نگار.
- Baldwin, Yael Goldman. Malone, Kareen. Svolos, Thomas (2011). *Lacan and Addiction: An Anthology* (1st ed.). London: Karnac Books.
- Baughan, Michael Gray, Brewer, Gaylord (2004). *Charles Bukowski (Bloom's Great Writers)*. New York: Chelsea House Publication.
- Bukowski, Charles (2002). *Love Is a Dog From Hell*. New York: Ecco.
- Bukowski, Charles (2005). *Slouching Toward Nirvana: New Poems* (1st ed.). New York: Ecco.
- Bukowski, Charles (2007). *You Get So Alone at Times That It Just Makes Sense*. Epub edition. New York: HarperCollins.
- Bukowski, Charles (2009). *Septuagenarian Stew*. Netherlands: Harper Collins.
- Bukowski, Charles (2019). *On Drinking* (Abel Debritto, Ed.). New York: Ecco.
- Canbolat, Fazile. (2018). "A Qualitative Research on Suicide Notes: Mental Representations in Suicide Notes of Men." (Review of A Qualitative Research on Suicide Notes: Mental Representations in Suicide Notes of Men). Middle East Technical University.
- Evans, Dylan (2002). *An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis*. Abingdon-United Kingdom, Taylor & Francis.

---

Fingarette, Herbert (1989). *Heavy Drinking: The Myth of Alcoholism*.

Los Angeles: California Press.

Homer, Sean (2005). *Jacques Lacan*. London: Routledge.

Lacan, Jacques (1999). *On feminine sexuality, the limits of love and knowledge, 1972–1973. Encore: The seminar of Jacques Lacan book XX* (J.-A. Miller Ed.) (B. Fink, Trans.). New York and London: Norton.

Lacan, Jacques (2002). *Family Complexes in the Formation of the Individual* (Cormac Gallagher, Trans.) UK: Antony Rowe.

Lacan, Jacques (2008). *Écrits: a Selection* (Alan Sheridan, Trans.). London: Routledge.

Loose, Rik. (2002). *The Subject of Addiction: Psychoanalysis and the Administration of Enjoyment*. London: Routledge.

Saris, A. Jamie (2013). "Committed to Will: What's At Stake for Anthropology in Addiction?" (Pp.263-283). *Duke University Press*. DOI: 10.1215/9780822395874-011

Slovos, Thomas (2017). *Twenty-first Century Psychoanalysis*. London: Routledge.

Zevnik, Andreja (2017). *Lacan, Deleuze and World Politics: Rethinking the Ontology of the Political Subject (Interventions)*. London: Routledge.

### منابع الکترونیکی

خبرگزاری موج (۱۳۹۷). «شاعر شیدای شهر، شاعر بدنام شهر». موج. ۲۰ آذر ۱۴۰۱.

<https://www.mojnews.com/%D8%A8%D8%AE%D8%B4%-D8>

مهرآیین، مصطفی (۱۳۹۹). «اعتیاد، بخشی از نظم طبیعی جامعه است». شبکه شرق. ۲۲ آذر ۱۴۰۱. <https://www.pishkhan.com/news/218226>

## **A Lacanian Study of Mutiny and Morbidity in the Poetry of Henry Charles Bukowski and Nosrat Rahmani**

**Mahnoosh Vahdati<sup>1</sup>**

**Fazel Asadi Amjad<sup>2</sup>**

### **Abstract**

The present article is a comparative study of the causes of mutiny and morbidity in the works of two modern poets Nosrat Rahmani and Henry Charles Bukowski in the light of Jacques Lacan's theories of three registers of Imaginary, Symbolic, and The Real. The research first explores these registers in these poets' works and then analyzes their psychological and social motivations. One form of mutinous act in the poetry of Rahmani and Bukowski is their persona's explicit confession to their addiction in alcohol and drugs. Their insubordination has pushed the narrators' to the threshold of ignominy, despair and death, yet still, none of these consequences seem enough to make them leave the world of fantasy. Jouissance, or pleasure associated with pain and guilt, pushes them towards death. The study concludes that the source of these issues is the repressed feelings that arise as a result of the subject's confrontation with the Big Other. The personas have been caught up in a symbolic cycle, and in order to bring it to an end, they have no choice but mutiny and morbidity. By entering into the Real order and recognizing the lack, they become traumatized and endeavor to retreat to the Imaginary realm of the mother to soothe their pains.

**Keywords:** Jacques Lacan, Charles Bukowski, Nosrat Rahmani, Jouissance, Fantasy, Big Other, Trauma

---

<sup>1</sup> Ph.D Student of English Language and Literature, Department of English Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran [m.vahdati@khu.ac.ir](mailto:m.vahdati@khu.ac.ir)

<sup>2</sup> Professor of English Language and Literature, Department of English Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran (corresponding author) [asadi@khu.ac.ir](mailto:asadi@khu.ac.ir)